

## بررسی گذرا بر جهان عرب مقارن قیس بنی‌عامر که منجر به آفرینش مجنون شد<sup>۱</sup>

حسین پرهیزگار

<sup>۱</sup> دانشجوی دکترای ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران

### چکیده

آندره میکل و پرسی کمپ از جمله شرق شناسانی هستند که درباره ی لیلی و مجنون تحقیق نموده و با نگاهی مو شکافانه به عشق این دو دل داده پرداخته اند. نکته ی قابل ملاحظه در خصوص این عشق استنباط آندره میکل از افسانه ی عشق عذری است که به بنی عذره قبیله ای از جنوب عربستان که بعد از آنجا کوچیده و دروادی القری قریب سیصد کیلومتری شمال غربی مدینه ساکن شدند منسوب است. اعتقاد آندره میکل از عشق عذری این چنین است که: "ابداع عشق عذری واکنش قبیله بنی عذره در قبال بی اقبالی ایشان در تاریخ و نوعی انتقام جویی از بخت نامساعدی است که به آنان روی نمود".

واژه‌های کلیدی: بنی عذره، عشق عذری، قیس بنی‌عامر.

<sup>۱</sup> داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

## ۱- در آمد

به نظر آندره میکل بنی عذره قبیله ای فقیر و بی نام و نشان بودند که ظهور اسلام، غربت و عقب ماندگی شان را تشدید کرد، زیرا آنان که به هنگام ظهور اسلام در مسیر حوادث دوران ساز قرار نگرفته بودند به دعوت پیامبر اسلام جواب رد دادند و پس از رحلتش اسلام آوردند و سپس به دیگر قبایل که در پیدایش نظام نو دستی سهمی داشتند پیوستند و دنباله رو آنان شدند و به همین عنوان در فتوحات شام و مصر شرکت جستند ولی هیچ نقش سیاسی نداشتند و هیچ مرد بزرگی از میان شان برنخاست.

عشق عذری برای افراد این قبیله روی دیگر سکه بود یعنی جان نثاری عاشق و عشق پاک و بی آرایش او که در آن هیچ نشانی از هو سناکی و طمع نیست، در واقع نقشی جز ترمیم و والایش یک شکست و ایجاد جان پناهی در عالم خیال برای مردمی که از دست یابی به قدرت و شرکت در نهضت بزرگ اسلام محروم مانده بودند نداشت و در حقیقت سرابی بود که رانده شدگان از تاریخ، خود را به آن دلخوش می کردند.

اگر بنی عذره به دلیل نپذیرفتن اسلام در حاشیه افتادند، عشق عذری باعث شهرت و افتخارشان شد تا آنجا که قبایل دیگر از سر رشک این عشق را از آنان گرفتند و به خود بستند.

بنابراین بنی عذره که در تاریخ، همچون مجنون در زندگانی شان غریب مانده بودند با عرضه ی عشقی به همان جامعه که قبیله ی نگون بخت را از خود رانده بود، در اندیشه کین خواهی بودند زیرا این عشق می توانست پایه های آن جامعه را بلرزه در آورد چنان که تمام کسانی که پس از آنان عشق مطلق را وسیله قرار دادند تا بانگ اعتراض خویش را به گوش همه برسانند از ایشان سر مشق گرفتند.

این نظر آندره میکل البته قابل ملاحظه است گر چه قبول آن دشوار می نماید چون معلوم نیست چگونه قبیله ای گمنام و بی نشان بدین وسیله از تاریخ کین ستانده اند و چرا هیچ قبیله ی هم طراز دیگر، این چنین از دوره و زمانه انتقام نگرفته اند و اندیشه ی ابداع عشقی پاک و مرگ بار به خاطرشان خطور نکرده است؟ با این همه اگر این تبیین پذیرفتنی باشد پس این گمان مانیز که عشق عذری یعنی مرگ خاموش در راه عشق، شاید نتیجه ی ستمی بوده است که از دیر باز بر زنان روا می داشته اند و یا حاصل خوار داشت شیفتگی برزن، یعنی در حکم واکنشی برای بزرگداشت وی، به همان اندازه قابل قبول می تواند باشد. خاصه که اگر برای تصدیق گفته های آندره میکل اندکی قوه ی تخیل را به کار بیندازیم در باب تبیین دوم دست کم قرائن بسیار دال بر این بیداد و بی رسمی بویژه از جانب شاعران گستاخ سخن و ستیزه جوی اموی در دست است که همه، حدس ما را بیشتر تایید می کند.

البته به اعتقاد برخی، زنان عرب قبل از اسلام، مقام و موقعیتی ممتاز و از خود استقلال رأی و اراده داشته اند و در فعالیت های مختلف اجتماعی شرکت می جسته اند و همکار و شریک مرد به شمار می رفته اند، زیرا جامعه ی عرب در دوران جاهلیت ترکیبی از نظام های پدر سالاری و مادر سالاری بوده است که گر چه در آن مردان برتری داشته اند اما خصوصیات مادر سالاری هنوز در برخی قبایل نیمه جانی و کورسویی داشته است؛ هر چند کلاً در شرف نابودی بوده است؛ اما پس از آن که اعراب به کشور گشایی پرداختند و سیم و زر و غلام و کنیز به سوی عربستان روانه گشت اندک اندک اعراب مسلمان به فساد و هرزگی گراییدند. در اخبار عرب مربوط به مجنون نیز آمده است که مجنون و لیلی وقتی کودک و شبان بودند بر هم شیفته شدند و آن عشق کم کم بالید و قوی پنجه شد و نیز گفته اند که در آغاز عشق مجنون همواره شب و روز به ملاقات لیلی می رفت و در جمع چند تن از کسان خانواده لیلی با او می نشست و سخن می گفت زیرا آن زمان در میان اعراب معمول این بود که پسران با دختران بنشینند و هیچ کس مصاحبت آنها را ناپسند نمی دانست اما اگر هم چنین پدیده ای ساخته و پرداخته ی ذهن نویسندگان نباشد که در قرن های اول تا سوم هجری از زندگانی بدوی، نقشی آرمانی و خیال انگیز رقم زده اند، نقطه سیاه در حیات دو دل داده به رغم آزادی ای که در معاشرت داشته اند ازدواج اجباری لیلی به خواست پدر و مادر با جوانی غیر از قیس عامری است و این نشان می دهد که اگر هم اعراب بدوی آزادی دختران و پسران را درهم نشینی می پذیرفتند عشق بی نقاب را از بیم رسوایی ناپسند می دانستند. مهم تر از این آیات قرآنی وضع ناپهنجار زن در جامعه ی جزیره العرب و رفتار

نامردمی مردان را با زنان کاملاً روشن می‌کند. بعضی تحقیقات هم ثابت کرده‌اند که در میان اعراب جاهلی شیوه‌های چند شوهری یا ازدواج ضمد و زواج‌المشارکه و ازدواج استبضاع (همخواه کردن زن با مردی که شوهر خود بر می‌گزیند) و مبادله‌ی زنان بین شوهران به مدت معین و نکاح شغار (معاوضه‌ی دختر یا خواهر) مرسوم بوده است.

در دوران اموی نیز که جامعه‌ی ای کام جو و شادنوش و هوسران در حجاز و شام و عراق پا گرفت و شاعرانی عشرت طلب و بی‌آزرم با پرده‌داری، حدیث عشق را تاحدی تنزل دادند که عزت و حرمت زن بازیچه‌ی دست زبناگری شد و افراد جامعه در عالم تعلقات حسی و مقولات وابسته بدان محبوس مانده بودند و ورای پیوند جسمانی و عنصری آرمانی نداشتند عشق عذری بسیار خود نمایی می‌کرد.

لازمه‌ی عشق عذری کتمان راز عشق و مردن از درد عشق است عشقی که ناگزیر پاک و عفیف می‌ماند، ثمره‌ی چنین مقتضیاتی است منتهی مجنون عاشق عذری ای است که یک جز اساسی منشور حب ناب یعنی الزام سرپوشی را نقض می‌کند گرچه خود از درد ناکامی می‌میرد. البته این پرده‌داری به گمانم بیهوده و بر حسب اتفاق نیست بلکه پیامی دارد به این معنی که از مجنون و عذرایانی چون او، شور شیبانی می‌سازد مظهر قیام بر عوامل و اسبابی که عشق و شیفتگی به زنان را ناپسند و فضیحت انگیز جلوه می‌دهند.

پس این حکمت عشق عذری، برای فهم حال مجنون اهمیت دارد. اما این عامل در نظر آندره میکل چندان شایان اعتنا نیست و از این رو برای شناخت و درک حالات عشق مجنون از علم روانشناسی مدد می‌گیرد که اسناد آن به فردی از دوران جاهلی و یا حداکثر در آستانه ظهور اسلام نسبت داده شده است. منتهی این ملاحظه در نظر آندره میکل وجهی ندارد زیرا به اعتقاد او مجنون و عمو زاده‌های کما بیش نزدیکش، رمئو، تریستان، ورتروحتی آراگون و یا هر نوع دیوانه‌ای را بنا به استنباط رولان بارت و آندره برتون و... بر مبنای سلوک شخصیتشان باید مطالعه کرد نه به صورت شخصیتی نوعی که یا شرقی است و یا غربی. آن گونه که دنی دوروژمون گفته و تحقیق کرده است.

در هر حال هر چه هست این عشق عذری که قطعاً بیهوده پدید نیامده و نبالیده است از همان آغاز جنبه‌ی نومی به خود گرفت که از حدود قبیله‌ای بنی‌عذره تجاوز کرد و صورتی عام یافت.

در اغانی ابوالفرج اصفهانی، آمده که یکی از قبیله‌ی بنی‌عذره پرسید: از شما و بنی‌عامر کدام یک در عشق نرم دل‌ترید؟ مرد پاسخ داد: نرم دل‌ترین قبیله بودیم اما بنی‌عامریان با مجنونشان از ما درگذشتند.

این عشق عذری سازنده‌ی عشق جنون‌آسا و عشق جنون‌انگیز است نه مجنون یا عروه ویا ابن‌عجلان که دو تن اخیر شاعر بودند و پیش از او درگذشتند. اما این مجنون بود که از عذریان بسی پیشتر رفت و نام و آوازه‌ی واقعی یا ساختگی ایشان را ربود و به خود اختصاص داد چنان که وقتی ابن‌دأب از عامریان می‌پرسد آیا مجنونی را می‌شناسند که از درد عشق مرده باشد؟ یکی از آنان پاسخ می‌دهد: دیوانگان زیادند و بنی‌عامر قوی‌بنیه‌تر از آنند که به درد عشق بمیرند. چنین مرگی در خور یمنی‌ها (اعراب جنوب) است که قلبی نازک دارند نه شایسته‌ی انزاری‌ها (اعراب شمال).

در قرن اول هجری، جمیل عاشق بئینه و عروه شیفته‌ی عفرآء، عشاق عذری هر دو از بنی‌عذره بودند. اما از میان دیگر قهرمانان «عذری» کثیر معشوق غره‌ی خزاعی بود و قیس بن ذریح عاشق بنی‌عذری از قبیله‌ی بنی‌لیث (یا بنی‌کنانه) و ابن‌عجلان از قبیله‌ی بنی‌نهد و غربن‌تولب از قبیله‌ی بنی‌عکل و وضاح از بنی‌خولان یمن و مجنون که به احتمال قوی هرگز وجود خارجی نداشته و محصول تخیل جمعی و در حکم نمادی از برای اوج شدت عواطف عذری بوده است از قبیله‌ی بنی‌عامرین صعصعه و این خود می‌رساند که حکمت عشق عذری برای تبیین پدیده‌ای به کار رفته که تنها به قبیله‌ی بنی‌عذره اختصاص نداشته است و به گمانم جاحظ به درستی این نکته را دریافته بود که گفت: شعر هر سراینده‌ی ناشناسی که در آن سخن از لیلی می‌رفت خود به خود به مجنون نسبت داده شد و شعر هر گوینده‌ی گم‌نامی را که از بتی یاد می‌کرد به قیس بنی‌ذریح بستند.

به علاوه کسانی هم که در وجود تاریخی مجنون شک کردند کم نبودند و نخست خود ابوالفرج اصفهانی که اعتقاد داشت آن چه در باب مجنون و لیلی گفته اند بی مأخذ و مبنای تاریخی است و از جمله اموری است که در خارج وجود ندارند و یا اثبات وجود آن ها دشوار است از این رو نسبت به واقعیت داستان ابراز تردیدی می کرد و آن را ساخته ی این و آن می دانست. در کتاب اغانی آمده است آورده اند از بنی عامر در باره مجنون پرسیدند و کسی او را نمی شناخت و یادر قولی دیگر آمده است دیوانگان در قبیله ی بنی عامر زیاد بودند که همه از یک لیلی سخن گفته اند.

بدین معنی طبیعتاً آثار منسوب به مجنون را نیز جعلی می دانستند و حتی اصمعی می گفت اشعاری که به وی نسبت کرده اند بیش از آن است که می توانست بگوید و در واقع هم اشعار شاعرانی گم نام یا نا شناخته به نام او ضبط شده است. پس این اشعار هم جعلی است اما میان روایات نویسندگان عرب و ترجمه ی احوال مجنون و اشعاری که به او وابسته اند تطابق و تناسب کامل وجود دارد این ها همه قرائنی است دال بر این که با صورتی نوعی و مثالی سروکار داریم. خاصه اگر به این روایت که از قول ابن کلبی نقل شده توجه کنیم که می گفت داستان مجنون و اشعارش در واقع ساخته ی جوانی از بنی امیه است که عاشق دختر عموی خویش شد و چون نخواست که حدیث عشق شان آشکار شود داستان مجنون را ساخت و همه اشعار خود را در دهان او گذاشت یا به روایتی دیگر مروانی (اموی) جوانی که زنی از قبیله ی خود را دوست می داشت و می خواست آن راز پنهان بماند، اشعاری برای معشوق ساخت و آن همه را به مجنون نسبت داد.

در تایید همین معنی ذکر این نکته نیز ضروری است که پیروان مجنون کم نبوده اند. روایات و اخبار بسیاری هست که بعضی عشاق و شاعران از او سر مشق گرفته اند.

ابن طولون (۹۵۳-۸۸۰) در بسط السامع المسام فی اخبار مجنون بنی عامر از بسیاری دنباله رهای مجنون یاد می کند که بعضی هم خودکشی کرده اند و در واقع به قول آندره میکال می توان گفت در آن عهد مرضی واگیری به نام مرض مجنون وجود داشته است.

اینک با توجه به آن چه گذشت اگر این امکان را مردود ندانیم که حدیث عشق عذری یعنی عشقی که در قفسه سینه ی عاشق محبوس می ماند و او را از درد و غم ناکامی می کشد و عاشق آن راز سر به مهر را با خود به گور می برد، زاییده ی شرایط وقت است، پس باید قبول کرد که مجنون عذری، ضد عذری است زیرا عقیف است و از درد عشق می میرد و در عین حال که از معشوق موجودی دست نیافتنی می سازد و او را بر تارک عالم می نشاند و تقدیس می کند و این به منزله ی نوعی تجلیل زن و واکنش در برابر تحقیر و خوار شمردن اوست ولی اهل کتمان نیست و سر عشق را نمی پوشد و در این صورت اگر عشق عذری خود مولد بعضی اوضاع اجتماعی باشد که زن را در فشار می گذاشت مجنون با افشای راز عشق دست به نوعی پیکار با موجبات اجتماعی و عشق عذری زده است چون اگر خاموشی می گزید نیت او فقط در سینه ی تنگش محبوس می ماند و پیامش به گوش سایر زمان ها نمی رسید و اگر نام معشوق بر زبان ها نمی افتاد کسی به عظمت مقام لیلی که مظهر زنانگی و عشق گشته بود پی نمی برد....

درست است که این پرده دری خود موجب حرمان و مرگ شاعر شد اما وی این بلا را به جان خرید تا نقشه ی خویش را عملی سازد. البته هیچ تردیدی نیست که چنین پیکاری از غایت نومییدی و در حکم مقاومتی منفی است اما مجنون با توجه به اوضاع عصر بیش از این نمی توانست.

البته باید بدانیم که این عشق شیفتگی را حکما و فلاسفه ی یونان، کاری خطرناک یعنی مایه ی گمراهی و زوال عقل می دانسته اند و این قیم جوزیه فقیه و متکلم حنبلی (متوفی ۷۵۱) می گفته هوی، صنم است و عشق زشت ترین لغات و کاری شیطانی و براین اساس ثمره آن طبیعتاً چیزی جز دیوانگی نمی تواند باشد هم چنان که قیس را مجنون خواندند و به راستی هم قیس، عشق خود را چنان با شور سرود که اخلاق جامعه ی سنت گرای آن عصر او را دور از خرد شمرد چون علمای آن زمان عشقی ناممکن و جنون انگیز را به حق خارج از مدار عقل و خلاف ضوابط و قواعد جامعه و ناسازگار با ایمان مذهبی می دانستند و به همین علت برای فهم معانی این جنون باید آن را تفسیر کرد چون جنونی عادی نیست و ناگفته پیدا ست که مجنون این ستیز مردان دوران جاهلی با عشق شیفتگی خود حکایت از آن دارد که عشق مجنونی اساس رسم و یا عرفی را

متزلزل می ساخته است که بی گمان چیزی جز معتقدات جاری در باره ی زن و نوع معامله جامعه ی مردان با زن آن زمان دنیای عرب نبوده است.

## منابع

۱. اختیاری، زهرا. (۱۳۸۹) لیلی و مجنون قاسمی گنابادی و مقایسه با لیلی و مجنون های برجسته ی سده ی نهم، فصلنامه جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق) ش ۱۷۱: ۲۰۳-۱۶۹
۲. ایران زاده، نعمت الله؛ آتشی پور، مرضیه، (۱۳۹۰) طرح داستانی «خسرو و شیرین» لیلی و مجنون نظامی گنجوی با تاکید بر روایت شرقی، پژوهشنامه ادب غنایی (زبان و ادبیات فارسی) ۹(۱۷): ۳۲-۵
۳. حمیدیان، سعید؛ جلای، محمد امیر. (۱۳۹۰) عشق بی زوال: حکایت سعدی و مجنون از دلباختگی، متن پژوهی ادبی زبان و ادب پارسی، ۱۵(۴۸): ۶۴-۳۳.
۴. در پر، مریم؛ یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۹). تحلیل روابط شخصیت ها در منظومه لیلی و مجنون نظامی، فصلنامه بوستان ادب، ش ۵۹، ۸۹-۶۵
۵. درود گریان، فرهاد. (۱۳۸۸). مقایسه چهار روایت لیلی و مجنون نظامی؛ امیر خسرو جامی و مکتبی. متن شناسی ادب فارسی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهانی) ۴۵ (۱): ۸۹-۵۳.